

سبک‌کالی و بکر و بی‌سبک

خطبه‌ی آن حضرت در بیماریشان برای زنان مهاجر و انصار

سوید بن غفله گوید: هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد، (به همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت)، زنان مهاجر و انصار به عیادت ایشان آمده و گفتند: ای دختر پیامبر خدا با این بیماری حالت چطور است؟ آن حضرت حمد و سپاس الهی را گفته و برپدرشان درود فرستادند و فرمودند:

أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَا كُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ، لَفْظَتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَ سَمَّيْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ وَاللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرَعُ الصَّفَاةِ وَ صَدْعُ الْقِنَاةِ، وَ حَطَلُ الْأَرَاءِ وَ زَلَلُ الْأَهْوَاءِ، وَ بَنَسَ مَا قَدَمْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ، لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَقْتَهُمْ وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهُمْ، وَ شَنَنْتَ عَلَيْهِمْ عَارْتَهُمْ، فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ يَحِبُّهُمْ أَنِّي زَحَزِحْتُهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ التَّبَوُّةِ وَ الدَّلَالَةِ، وَ مَهَيْتُ الرُّوحَ الْأَمِينِ وَ الطَّبِيْنَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيِّفِهِ، وَ قِلَّةٌ مَبَالَاةٍ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةٌ وَ طَأْتِهِ، وَ نَكَالٌ وَ قَعْتِهِ، وَ تَنْمَرَةٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

وَ تَأَلَّفَ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ اللَّائِحَةِ، وَ زَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمُ الْيَهْيَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَ لَسَارَ بِهِمْ سَبْرًا سَجْحًا، لَا يَكَلِّمُ خُشَّاشُهُ، وَ لَا يَكِلُ سَائِرُهُ، وَ لَا يَمِلُ رَاكِبُهُ، وَ لَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا، تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ وَ لَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ، وَ لَا صَدْرَهُمْ بِطَانًا وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ اِعْلَانًا.

بخدا سوگند صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما بی‌میل و نسبت به مردان شما ناراحتم، آنان را از دهان خویش بدور افکنده، و بعد از شناخت حالشان به آنان بغض ورزیدم، پس چه زشت است کندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش و سر بر سنگ خارا زدن، و شکاف نیزه‌ها و فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها، و چه زشت است ذخیره‌هایی که پیش فرستادند، و خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب جاودانه خواهند بود، بدون شک مسئولیت این عمل بعهدی ایشان بود و سنگینی آن بدوششان است، و ننگ و عار دامن گیرشان می‌گردد، پس این شتر بینی‌بریده و زخم‌خورده باشد، و گروه ستمکاران از رحمت الهی بدورند. وای بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیانهای نبوت و ارشاد، و محل هبوط جبرئیل، و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند، آگاه باشید که این زبان بزرگی است، و چه عیبی از علی علیه‌السلام گرفتند، بخدا سوگند عیب او شمشیر برآتش، و بی‌اعتنائی به مرگ، و شدت برخوردش، و عقوبت دردناکش، و اینکه غضبش در راه رضای الهی بود.

بخدا سوگند اگر از راه روشن بدور رفته، و از پذیرش طریق مستقیم کناره می‌گرفتند، آنان را بسوی آن آورده و بر آن وامی‌داشت، و به سهولت براهشان می‌برد، و این شتر را سالم به مقصد می‌رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره‌اش را ملول نگرداند، و آنان را به محل آب خوردنی می‌رساند، که آبش صاف و فراوان بوده و از آن لبریز باشد و هرگز کدر نگردد، و ایشان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد، و در پنهان و آشکار برایشان ناصح بود.

وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَانِلٍ، وَ لَا يَحْظِي مِنْهَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَ شَبَعَةِ الْكَافِلِ، وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّغْبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعُ، وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا، وَ إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا، وَ إِلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا، وَ بَأْيَةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا، وَ عَلَى آيَةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ أَحْتَنَكُوا؟ لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ، وَ بَنَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا. اسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ الدَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ، فَ رَغَمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صُنْعًا، أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، وَ يَحِبُّهُمْ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

اگر او در محل خلافت می‌نشست هرگز ثروت دنیوی برای خود قرار نمی‌داد، و از آن بهره‌ی فراوانی بر نمی‌داشت، جز به اندازه

فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی، و به ایشان می‌شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست، و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. و اگر ملتها ایمان آورده و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنان فرومی‌ریختیم، و لکن آیات الهی را تکذیب کردند و از اینرو آنان را در برابر آنچه انجام دادند گرفتار ساختیم، و کسانی که از این گروه ستم نمودند نتایج زشتی کارشان بزودی دامن گیرشان شده و هرگز بر ما غالب و پیروز نخواهند شد.

آگاه باش، بیا و بشنو، هرچه زندگی کنی روزگار، عجائبی را به تو نشان خواهد داد، و اگر تعجب کنی، گفتار اینان تعجب‌آور است، ای کاش می‌دانستم که به چه پناهگاهی پناهنده شده، و به کدام ستونی تکیه داده، و بر کدام فرزندان تجاوز نموده و استیلا جسته‌اند؟ چه بدرهبر و دوستی را انتخاب کرده‌اند، و برای ستمکاران بد بدلی است.

بخدا سوگند، بجای پره‌های بزرگ روی بال، دم را انتخاب، و بجای پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد قومی که می‌پندارد با این اعمال کار خوبی انجام داده است، بدانید که اینان فاسدند اما نمی‌دانند، وای بر اینان، آیا کسی که هدایت یافته سزاوار پیروی است، یا کسی که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، وای بر شما چگونه حکم می‌کنید.

لَمَّا لَعِمْرَى لَقَدْ لَفَحَتْ، فَنظِرَةً رَبِّيَّمَا تُنْتَجِ ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلًّا الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَ دِعَافًا مُبِيدًا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غِبًّا مَا أَسَسَ الْأُولُونَ، ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَأَطْمَئَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا، وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ سَطْوَةِ مَعْتَدِ غَاشِمٍ، وَ بَهْرَجِ شَامِلٍ، وَ اسْتَبَدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيُنْكِمُ زَهِيدًا، وَ جَمَعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَتَا لَكُمْ، وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عُمِيَّتْ عَلَيْكُمْ، أَنْزَلْنَاكُمْ مَكْمُوهًا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.

قال سويد بن غفلة: فأعادت النساء قولها عليها السلام على رجالهن، فجاء اليها قوم من المهاجرين والانصار معتذرين، و قالوا: يا سيدة النساء لو كان أبوالحسن ذكر لنا هذا الامر قبل أن يبرم العهد و يحكم العقد لما عدلنا عنه الي غيره. فقالت عليها السلام: اليكم عني، فلا عذر بعد تعذيركم، و لا أمر بعد تقصيركم.

بجان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این مرض فساد در پیکر جامعه منتشر شود، آنگاه از پستان شیر، خون تازه و زهري هلاک‌کننده بدوشید، در اینجاست که رهپیمان راه باطل زیانکار شده، و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را می‌یابند، آنگاه جانتان با دنیایتان، و قلبتان با فتنه‌ها آرام می‌گیرد، و بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و حمله متجاوز ستمکار، و به هرج و مرج عمومی و استبداد زورگویان، که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را بوسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد، پس حسرت بر شما باد که کارتان به کجا می‌رسد، آیا من می‌توانم شما را به کاری وادارم که از آن روی گردانید.

سويد بن غفله گوید: زنان سخنان آن حضرت را برای شوهرانشان بازگو کردند، گروهی از مهاجرین و انصار برای عذرخواهی نزد ایشان آمده و گفتند: ای سرور زنان، اگر حضرت علی علیه‌السلام این مطالب را قبل از بیعت با ابوبکر برایمان می‌گفت کسی را بر او ترجیح نمی‌دادیم. آن حضرت فرمود: از نزدم دور شوید، بعد از ارتکاب گناه و سهل‌انگاری، عذرخواهی برای شما مفهومی ندارد.

بررسی قسمتی از خطبه ی حضرت زهرا سلام الله عليها

حضرت زهرا سلام الله عليها طبق قول شیعه در سن هجده سالگی، و طبق قول سنی در سن بیست و هشت سالگی از دنیا رفتند و شهید شدند. حضرت صدیقه ی طاهره پس از غصب فدک در مسجد خطبه ایراد فرمودند، و پس از بازگشت حضرت از مسجد فرازهایی از این خطبه به گوش همه ی اهل مدینه رسید. زنان مهاجر و انصار جمع شدند و به عنوان عیادت خدمت حضرت رسیدند(زیرا بر اثر صدمات فراوانی که به

وارد شده بود به شدت مجروح شده بودند). زنان مدینه از ایشان پرسیدند ای دختر رسول خدا چگونه صبح کردی؟ (حال شما چگونه است؟) حضرت زهرا - سلام الله علیها - در بستر در پاسخ به آنان خطبه ای ایراد فرمودند:

ایشان پس از حمد و ثنای الهی و صلوات فرمودند:

صبح نمودم به خدا قسم در حالیکه دنیای شما را ناخوش و ناپسند دارم، و مردهای شما را دشمن دارم، بعد از آنکه به محک امتحان در آوردم با آنها دشمنی ورزیدم... پس از آن حضرت از خدا آرزوی مرگ کردند، سپس از دنیا رفتند.

مرگ طبیعی برای زن جوان در این سنین عجیب است و نیازمند علتی خاص می باشد. اما چرا - طبق فرمایش حضرت - زنی جوان در این سن و سال - چه 18 سالگی چه 28 سالگی - از خداوند طلب مرگ می کند و از زندگی بیزار می شود، حال آنکه این بانو کودکانی خردسال نیز داشتند و طبعاً این کودکان نیازمند مادر خود بودند؟!

آیا بر اثر ضیق معیشت بوده؟!

بارها در تاریخ دیده ایم نه تنها خود حضرت بلکه کودکان خردسالشان حتی تا سه روز هیچ چیز جز آب نخورده اند و طعام خود را در راه رضای خدا انفاق کرده اند. در عین حال رضای به رضای خداوند بوده و هیچ نگفته اند.

آیا بر اثر خواسته و حاجتی بوده که ایشان از خداوند می خواستند و خدا به ایشان نداده است؟!

طبق نقل شیعه و سنی، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره ی حضرت زهرا سلام الله علیها فرموده اند:

ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاه.

یعنی خداوند به رضای حضرت زهرا سلام الله علیها رضای می شود و رضای خدا، رضای حضرت زهرا سلام الله علیها و رضای حضرت، رضای خداوند است.

پس چه امری باعث شده حضرت زهرا سلام الله علیها از دنیا سیر شده و آرزوی مرگ کنند؟! علت آنرا از ادامه ی خطبه ی خود حضرت جویا میشویم :

و ما الذی نقموا من ابی الحسن نقموا منه و الله نکیر سیفه وقلهً مبالاته بحتفه و شدهً وطأه و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله عزّ و جل و تا الله لو مالوا عن المحجّة اللائحه و زالوا عن قبول الحجّة الواضحه لردهم الیها و حملهم علیها و....

به خدا قسم اگر امر خلافت را در دست علی نهاده بودند هرکس از راه راست منحرف می شد علی او را به راه راست می آورد و اگر از حجت واضحه روی برمی گرداندند علی آنها را به سوی آن حجت باز می گردانید وبا نرمی و مدارا و سهولت مردم را به راه راست سیر میداد

...پس از بیان نتیجه امامت حضرت فاطمه سلام الله علیها در ادامه این آیه را تلاوت فرمودند:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (سوره یونس آیه 35)

آیا کسی که دیگران را هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری و حکم می کنید؟!

منظور حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از خواندن این آیه چیست و درسی که ما باید از آن بگیریم چیست؟!

وقتی خطبه تمام شد، زنان حرفهای حضرت را به مردان خویش گفتند، و گفتند که حضرت آنان را نفرین کرده است، زیرا آنان می بینند حقّ دختر پیامبرشان را غصب میکنند، اما هیچ نمی کنند، سکوت می کنند، حتی تأیید هم می کنند. مردان مهاجر و انصار برای معذرت خواهی از آن مخدّره خدمتشان شرفیاب شدند و عرض کردند: ای سیده زنان اگر این امر را علی علیه السلام زود تر به ما تذکر می داد، پیش از آنکه عهد ببندیم و با ابوبکر بیعت کنیم، البته از علی علیه السلام به دیگری عدول نمی نمودیم.

دختر پیامبر ما شرمنده ایم از آنچه انجام دادیم و راستی امامت سزاوار علی است اما حیف که او دیر آمد!!..

علی دیر آمد؟!..

اگر فردی وجود داشته باشد که استحقاق ریاست یک کارخانه را داشته باشد (و این کارخانه به گونه ای است که اگر کسی دکمه ای را اشتباه فشار دهد، صدمات فراوانی به آن وارد می شود). با این وجود کسی که هیچ آگاهی از اداره امور کارخانه ندارد و هیچ علمی درباره آنچه تولید می شود و چگونگی تولید آن ندارد، زودتر از او بیاید و ریاست کارخانه را تصاحب کند، عقلاً مردم چه باید بگویند؟ آیا باید بگویند این فردی که لیاقت و شایستگی و علم لازم را برای اداره کارخانه ندارد، باید ریاست کند و سزاوار این امر شود، فقط به خاطر اینکه زودتر آمده است؟! یا باید او را بیرون کنند و بگویند برو و بگذار که دیگری که لیاقت تصدی امور را دارد ریاست کند! عقل چه حکم میکند؟!..

مردان مدینه گفتند حیف که علی دیر آمد! جای علی در سقیفه ی بنی ساعده خالی بود اگر او می آمد و امامتش را اثبات می کرد، سخنانی که شما گفتید می گفت، قطعاً ما زیر بار ابوبکر نمی رفتیم. حالا این کاریست که شده عفو بفرمایید.

عجب؟؟؟! در کدامیک از کارخانه ها و ادارات بشر راضی میشود که کسی که وارد نیست چون زودتر آمده متصدی امور شود و کسی که متخصص است چون دیرتر آمده محروم بماند!

اگر ما کاری به انتخاب الهی امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته باشیم فقط با توجه به این حرف که علی سزاوار است اما حیف که دیر آمد اکتفا کنیم (این حرف را ابن قتیبه سنی در الامامه و السیاسة و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با همه ی مردم سخن گفتند مردم به حضرت گفتند یا علی حیف که دیر آمدی) معنی این حرف چیست؟ یعنی سزاوار نبود و دیر آمدی؟ یا نه معنی آن این است که تو اهلیت خلافت داری و سزاوار هستی، اما حیف دیر آمدی. یعنی ما قبول داریم شما سزاوار هستید اما چون دیرتر آمدید کار را به ناهل می سپاریم یعنی حکومت را به یک فرد بی لیاقت ناهل می سپاریم.

در اسلام چهار چیز از اهمیت بالایی برخوردارند، یکی مال مسلمانان است. اموال آنان آنقدر حائز اهمیت است که اگر فردی در ساختن یک ساختمان چند طبقه، چیزی را مثل یک تیر آهن یا سیم، بدون اجازه و به طور غصبی بکار ببرد اگر در پایان کار صاحب اصلی آن شیء، مالش را طلب کند، باید به او پس دهد. غاصب مال میتواند به او بگوید اگر بخواهم مال شما را پس دهم یا به کل ساختمان یا به قسمت اعظمش خسارات فراوانی وارد می شود، پس من پول آنرا به شما پس می دهم. اگر صاحب مال نپذیرفت، ممکن است غاصب مال بگوید: مثل آنرا به شما می دهم! باز اگر او نپذیرد، حکم شرعی اش این است که کل ساختمان را خراب کند و آن شیء را در آورد و به صاحب مال پس بدهد!!.

اینچنین احکام عجیب و کوبنده ای در اسلام در مورد مال مسلمانان و جان مسلمانان، ناموس مسلمانان و آبروی مسلمانان فراوان است.

اگر کسی به ناموس کسی تعدی کند، به او ظلم کرده. همچنین اگر به مال و آبرو و جان کسی تعدی کند، به آن فرد مسلمان ظلم کرده است. هر فرد مسلمان مسئول حفظ جان و مال و ناموس و آبروی خود است. در یک خانواده ی مسلمان سرپرست خانواده باید خانواده را از ظلم به جان و مال و ناموس و آبروی خانواده، محافظت کند.

یک جامعه ی اسلامی متشکل از تعداد زیادی خانواده است از مسلمانان. در واقع خانواده ای بزرگ که از خانواده های کوچکتر تشکیل شده است و حکومت، سرپرست این خانواده بزرگ است. او حافظ جان و مال و آبرو و ناموس مسلمانان آن جامعه است و این چهار امر مهم تماماً بدست حکومت سپرده می شود. و اگر حکومت بدست افراد نااهل بیفتد، تمام جامعه تباه خواهد شد. اگر کسانی که این رئیس حکومت نااهل را انتخاب کرده اند خود بگویند: میدانیم که رأس این حکومت نااهل است، اما چون زودتر آمده حکومت را به او سپردیم. حتی خود آن فرد نالایق اعتراف به عدم توانایی و لیاقت خود کند و بگوید که کسی که لایق است در جامعه هست، می دانید یعنی چه؟! یعنی تباه کردن کل جامعه مسلمین، یعنی تباه کردن جان مسلمین، یعنی تباه کردن آبروی مسلمانان، ناموس مسلمانان، اموال مسلمانان. این کار سپردن کلید رمز به دزد است. غصب حکومت یعنی غصب همه ی اموال جامعه، یعنی غصب آبرو و حیثیت همه ی جامعه. پس این چهار امر باید به کسی داده شود که حافظ اینها باشد نه با حماقت خود از بین برنده ی اینها.

حال طبق آیه ی شریفه ای که حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه شان به زنان مدینه ایراد فرمودند عقل را قاضی قرار دهیم بینیم کیست که راهنمای به سوی حق است و باطل هم نمی گوید هرچه بگوید نیز همه حق است؟

طبق نقل همه مورّخین این فرد کسی است که پیامبر درباره ایشان فرمودند:

علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار علی

علی با حق است و حق با علی است، حق می گردد آنگونه که علی می گردد.

اما چه کسی جای او بر مسند خلافت نشسته؟

کسی که هفتاد بار گفته: "لو لا علی لهلک عمر" اگر علی نبود من عمر هلاک شده بودم.

حمیدی در جمع بین صحیحین در مسند عمار یاسر آورده که:

مردی در زمان خلافت عمر به نزد او آمده گفت: احتیاج به غسل داشتم اما آبی برای غسل نبود، نمی دانم چه باید می کردم؟ عمر گفت: هرگاه آب نیایی نماز نخوان. عمار یاسر حاضر بود. گفت: ای عمر مگر یادت نیست که در فلان سفر من و تو به طور اتفاقی احتیاج به غسل پیدا کردیم و آب نبود. تو نماز نخواندی و من چون گمان کردم که تیمم بجای غسل است باید همه ی بدن را به خاک رسانید، در خاک غلطیدم و نماز خواندم، وقتی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدم تیمم نموده فرمود: یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین بزنند و باهر دو کف دست پیشانی را و بعد از آن با کف دست چپ، پشت دست راست را و با کف دست راست پشت دست چپ را مسح نمایند. وقتی عمار این حکایت را نقل کرد، عمر گفت: عمار از خدا بترس.

در حالیکه در قرآن فرموده:

"قَلِمَ تَجِدُوا مَاءً فَتَمِمْوْا صَعِيدًا طَيِّبًا" (سوره نساء آیه 43) یعنی اگر آب [برای غسل یا وضو] نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید!

و از رسول خدا نیز شنیده که اگر آب نباشد، تیمم به جای آب باید کرد.

پس دو نفر وجود دارند:

یکی به مردم میگوید بیاید زیر بار امامت من بروید من کسی هستم که شما را به حق رهنمون میکنم و هیچ گاه از من باطلی صادر نمی شود و حرف باطلی شنیده نخواهد شد، و پیامبر نیز درباره ی او فرموده است: از حق جدا نمی شود.

اما دیگری می گوید بیا باید پیش من چون در سقیفه به من رأی دادید. حال چه چیز بلد است؟ هیچ چیز! هر وقت هم که گیر کردم یکی دیگر باید مرا هدایت کند. (هر جا که گیر می کردند امیرالمؤمنین و اصحابشان به دادشان میرسیدند.)

قرآن می گوید این چه رقم قضاوت کردنی است که انسان به دنبال کسی برود که هیچ بلد نیست، آنوقت آن کسی که هرگز از حق جدا نیست را رها کند؟! "فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ"!!!

اما نتیجه ای که باید بگیریم:

هر انسان در زندگی خود تابع مرامی است، چه در زندگی فردی چه اجتماعی. و از این سه حالت خارج نیست:

- 1- تابع هیچ کس نیست بلکه طبق نظر و عقیده شخصی خود عمل می کند و انسان را آزاد می داند و هر چه عقلش تشخیص دهد همان را انجام می دهد.
- 2- یا اینکه به دنبال شخصی می رود و فکرش را به دیگری می سپارد. نظریات خودش را پیروی نمی کند، بلکه نظریات شخص دیگر را تبعیت می کند و هر چه او گفت، عمل می کند. مثل درویش که به دنبال قطب خود است، یا سنی که به دنبال ابوبکر است، یا وهابی که به دنبال عبد الوهاب است و....
- 3- یکی هم افکارش را فقط و فقط به معصوم مطلق می سپارد. یعنی وقتی پذیرفت که در جامعه کسی هست اصلاً خطا نمی کند و باطلی از او سر نمی زند، و هر چه می گوید از جانب خداست، دیگر نه دنباله رو کس دیگری می شود و نه به افکار شخص اش عمل می کند؛ هر چه معصوم و حجت خدا گفت عمل می کند.

از این سه راه کدام مطابق عقل و منطق است؟!

فردی که تابع هیچ کس نیست به شرطی می تواند ادعا کند که کاری که انجام می دهد درست است که هر آنچه تشخیص می دهد درست باشد، و بتواند تمام سؤالاتش را با دانش محدود خود حل کند. اما چنین تفکری باطل است. دلیل آن تجربیات خود انسان است. مثلاً انسان کاری می کند یا طرز فکری را می پذیرد و پس از سالها می فهمد اشتباه کرده است و خود میگوید: چه اشتباهی کردم اگر فلان کار را کرده بودم بهتر بود.

در حالت بعدی پذیرفتن نظر و عقیده شخصی دیگر و پیروی از اوست، و این روشن تر از قبلی مشخص است که اشتباه می باشد. زیرا وقتی هر فردی به تنهایی قادر نیست راه را تشخیص دهد، با توجه به اینکه خودش بهتر از هر کسی خودش را می شناسد به طریق اولی نباید به دنبال دیگری برود. بر چه اساسی زمام امور زندگی اش را به دست کسی بسپارد که از زوایای وجود او بی اطلاع است

در حالت سوم فرد دنبال کسی می رود که با حق است و حق با اوست و از حق جدا نمی شود، و کیست که می گوید من جزئیات و زوایای وجود افراد را می شناسم و قوانینی وضع کرده که مطابق منطق است و آنچه می گوید منتهی به سعادت می شود. اگر پذیرفتیم چنین کسی در جامعه وجود دارد، کدام انسان عاقل او را رها کرده و به سراغ دیگری می رود.

آیا چنین شخصی در جامعه وجود دارد؟

بله او کسی است که همه ی امت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از ایشان در باره ی او نقل کرده اند:

علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار علی

علی با حق است و حق با علی است ، حق می چرخد به دور علی. (محمود و دار حق امیرالمؤمنین است).

آنچه باعث شده حضرت زهرا سلام الله علیها از مردم بیزار باشند و تمایلی به زندگی نداشته باشند در این است که این مردم آنقدر نادان هستند که نمی دانند با بودن امیرالمؤمنین دیگر ابوبکر و بلکه همه ی بشریت هیچ کاره اند.

برای کامل شدن مطلب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم که آنرا خوارزمی سنی (اخطب خطباء خوارزم) نقل کرده بیان می کنیم:

یا عمار علی مع الحق و الحق مع علی ...

...یا عمار لو سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی علیه السلام وادیا آخر واسلک ما سلک علی و ده الناس باجمعهم

یعنی ای عمار اگر دیدی همه ی مردم از یک طرف رفتند و علی به تنهایی از یک طرف دیگر ، برو دنبال علی و همه را رها کن.

چرا؟ چون علی امیرالمؤمنین از حق جدا نمی شود. پس اگر همه ی مردم روبروی علی قرار گرفتند انسان می فهمد که همه اشتباه می کنند نه علی علیه السلام. چون حق با علی است و در جاییکه او آنجاست. و اگر کسی از علی جدا شد از حق جدا شده است.

اما درس عملی که باید بگیریم چیست؟

ابتدا باید به افکارمان که مقدم بر اعمال است رجوع کنیم، سپس به سراغ اعمال و رفتارمان برویم و ببینیم ما خود را در افکار، عقاید، رفتار و عمل به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده ایم یا نه. و طرز زندگی ما علوی است یا نه؟! اگر این چنین هستیم، حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ما گله ندارند.

اما اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کرده ایم، و افکار و طرز تفکرمان را غرب و دیگران شکل می دهد، و اعمال ما را هوا و هوس تشکیل می دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام در زندگی، عقاید و اعمال ما نقشی ندارد، همان گله را حضرت زهرا سلام الله علیها از ما نیز دارند.

ما کسانی که باعث خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام شدند را نفرین می کنیم و بر آنها لعنت میفرستیم اما فکر نمی کنیم که خود ما مثل آنها هستیم.

ما به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد هستیم که چه نتیجه ای حاصل شود؟ که ایشان پیشوای ما شوند و ما پیروی ایشان . یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام امام من است که هر چه او بگوید و انجام دهد من انجام دهم و این معنای امام است. مثل نماز جماعت.

در یک نماز جماعت وقتی می گویند که فردی امام جماعت است و من مأوم او که اعمال من مطابق ایشان باشد. یعنی وقتی او رکوع می رود من رکوع روم، او سر از سجده برمی دارد، من سر از سجده بردارم، او قیام میکند، من قیام کنم. اما اگر امام جماعت در جایی بایستد و من بروم گوشه مسجد و امام جماعت به رکوع برود من به سجده بروم، او بنشیند و من بایستم و... او برای خود نماز بخواند و من برای خود و حرکاتم مطابق امام جماعت نباشد چطور می توانم بگویم که بنده مأوم به این آقا و او امام جماعت من است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: "انما انا امام من اطاعنی"

یعنی من فقط امام کسی هستم که مطیع من باشد.

در واقع معنای امامت نیز همین است و اگر افکار ما همان افکاری است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، پس چرا به سرعت تحت تأثیر غرب و افکار غربی قرار می گیریم. و آنچه حکم الهی است مورد انتقاد قرار می دهیم و نمی پذیریم؟!

در هر صورت از حالا که ما جوان هستیم بیاییم و کاری کنیم. عقلمان را قاضی قرار دهیم و فکر کنیم آیا کسی هست که خدا و پیغمبر و همه ی عالم امضاء کرده اند که در این بشر اشتباه راه ندارد به جز امیرالمؤمنین وائمه ی هداة مهتدیین علیهم السلام. اگر پیدا کردیم به دنبالش برویم اما اگر پیدانکردیم در خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام را رها نکنیم و دنبال کس دیگری نرویم که اگر برویم همان گله ای که حضرت زهرا سلام الله علیها از آن مردم داشتند از ما نیز دارند. و همین امر سرّ ناراحتی و عدم آسایش حضرت زهرا سلام الله علیها بود که در این شرایط و در این سن به مردم گفتند: اف بر دنیای شما و من بیزارم از زندگی کردن در بین شما .

بیاییم با فرزند امیرالمؤمنین ، حضرت صاحب الزمان علیه السلام عهد و پیمان ببندیم که با ایشان خواهیم بود و از فرامینش اطاعت خواهیم کرد تا دل امام مهربان و مادر گرامیشان حضرت فاطمه سلام الله علیها را از خودمان راضی و خشنود نماییم.